هوالعلیم

عدم مقبولیت عمل اصحاب

سلسله دروس خارج فقه – وجوب عمره مفرده و بحث از تکرر آن در یکـماه - جلسه ۱۴۵

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرَّجیم
بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

خدا آقای شاهرودی را بیامرزد ایشان در نجف بودند و عادتشان این بود که وقتی وارد مجلسی می‌شدند به همهٔ افراد سلام می‌کردند، انگشتشان را همین‌طور [به یک شکل خاصی قرار می‌دادند] و اگر یکی با ایشان حرف می‌زد، انگشتشان را همین‌طور [به‌طرف آنها] نگه می‌داشتند وقتی جواب او را می‌دادند دوباره شروع می‌کردند به سلام کردن، آدم شوخی بودند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ دقت نظر ایشان را بر مرحوم آقای خویی ـ رحمةالله‌علیه ـ ترجیح می‌دادند، مرحوم آقای خویی اهل فلسفه نبودند.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

یک روز غروب داشتم به حرم می‌رفتم یک‌دفعه وسط کوچه آقای شاهرودی را دیدم گفت: «آقا سید محمدحسین، بیا اینجا، من قضیه‌ای یادم آمده است که برای خودم خنده‌دار است ولی برای شما خنده‌دار نیست! بیا این قضیه را برای شما نقل کنم، من آن خنده را باید بکنم، اگر نکنم سر نماز شروع به خندیدن می‌کنم!» در کوچه ایستادیم و قضیه را نقل کرد و همین‌طور شروع به خندیدن کرد! من [با خود] گفتم: این قضیه کجایش خنده‌دار است؟! حالا شاید در عالم و فضای خودش برایش قضیه‌ای بوده است. (می‌فرمودند که) خندهٔ مفصلی کردند و گفتند: «دیگر راحت شدم! حالا می‌روم نمازم را می‌خوانم!»

(ایشان گاهی خانهٔ ما می‌آمدند و ما را دوست داشتند و می‌فرمودند که) یک روز آقای شاهرودی را به خانه دعوت کردیم. ایشان گفته بودند که برای من فلان غذا را درست کنید؛ غذایی که در آن کشک زیاد بود مثلاً غذای معتدٌبه نبود.

من آمدم و به مادر شما گفتم که شاید بنده‌خدا خواسته رعایت حال ما را بکند؛ لذا همان خورشت بادمجان را درست کن، لازم نیست آن غذا را درست کنی. مادرت هم خورشت بادمجان درست کرد. سفره را که انداختیم آقای شاهرودی آمد، گفت: «پس آن غذا کجاست؟!» گفتم که آقا شاید شما رعایت حال ما را کرده‌اید، گفت: «نه، من نخواستم رعایت شما را بکنم، اصلاً من آن غذا را خیلی دوست دارم!» (مرحوم آقا گفته بودند که) حالا این غذا را بخورید، دفعهٔ دیگر که آمدید می‌گویم که بچه‌ها برایتان کشک فلان را درست کنند!

البته یک داستان خیلی عجیبی هست که خوب است همه بدانند ولی ظاهراً ایشان این قضیه را به کسی

نگفته بودند. یک وقت در اخلمد هفت یا هشت روزی با ایشان بودم. آخرین سالی که ما با ایشان در مشهد بودیم و بعد به قم آمدم. [چون] ایشان فرمودند که به قم برو. بعد از ما هم یک هفته یا کمتر اخوی، آقا سید محمدصادق، به اخلمد رفتند. ایشان تقریباً دو هفته آنجا بود، هفتهٔ اول من بودم و هفته دوم هم ایشان بود.

یک شب ما با ایشان تنها بودیم ایشان یک اطاق جدا داشتند و در اطاق دیگر هم ما به همراه والده و همشیره و بچه‌ها بودیم. در آن اطاق ایشان می‌نوشتند و کارهایشان را انجام می‌دادند. بعد از شام پیش ایشان رفته بودم و به آقا گفتم که من قضیه‌ای را از والده شنیدم که شما اجازهٔ اجتهاد آقای شاهرودی را به ایشان پس دادید! آیا به شما اجازهٔ اجتهاد ندادند و یا اینکه آن را پس دادید؟! قضیه‌اش چیست؟! ایشان مقداری سکوت کردند بعد سرشان را بلند کردند و فرمودند:

من می‌خواستم به ایران برگردم، (اتفاقاً چند روز پیش هم یکی از سؤال‌هایی که در سایت کرده بودند، یک نفر گفته بود که آقای خوئی به ایشان اجازه اجتهاد نداده بودند، این حرف درست نیست بلکه آقای خوئی و مرحوم حلّی اجازه داده بودند) حاج شیخ عباس قوچانی به من گفتند: «خوب است از اساتیدتان اجازه اجتهاد بگیرید.» (اصلاً مرحوم آقا در این فکرها نبودند، تا آن موقع چیزی نبود، یک اجازهٔ روایی از شیخ آقا بزرگ داشتند ولی اینکه از کسی بخواهند اجازه بگیرند، نه! اصلاً دنبال این مسائل و این چیزها نبودند ایشان می‌فرمودند که) من به حاج شیخ عباس گفتم که خیلی حوصلهٔ چنین چیزهایی را ندارم که اجازهٔ اجتهاد بگیرم ایشان گفتند: «خوب است که اجازه بگیرید.» (حالا حاج شیخ عباس، می‌خواستند خیلی رعایت جهات ظاهر را کنند. می‌فرمودند که) پیش آقای خوئی و آقا شیخ حسین حلی رفتیم و اینها اجازه را دادند.

ایشان از بهترین شاگردانشان بودند همه هم می‌گفتند. من داستانی هم از آقای خوئی راجع به ایشان نقل کردم،[1] بعد خیلی‌ها به ما اعتراض کردند و هنوز هم اعتراض می‌کنند که چرا شما این قضیه را آورده‌اید؟! ولی من تعمداً آوردم و بعد از این هم خواهم آورد یعنی اگر موردش پیش بیاید، دوباره می‌گویم.

می‌فرمودند:

پیش آقای شاهرودی رفتم و گفتم که ما دیگر عازم ایران هستیم و اگر لطف کنید، چند خطی تبرکاً از شما داشته باشیم. ایشان سری تکان دادند و گفتند: «شما فردا عصر بیایید و من اجازه را می‌نویسم.» (می‌فرمودند که) فردا عصر پیش ایشان رفتم نامه‌ای روی میز تحریر بود گفتند: «بخوان» (مرحوم آقا می‌فرمودند که) من فی‌المجلس نامه را باز کردم و خواندم، (رسم ادب هم همین‌طور است، نه اینکه در جیب بگذارند) در اینجا دیگر ایشان ساکت شدند و چیزی نفرمودند. (بعد ایشان فرمودند:)

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به سیره صالحان، ص ۴۶، تعلیقه ۱ مراجعه شود.

به آقای شاهرودی گفتم که آقا نتیجهٔ این چند سالی‌که در خدمت شما بودیم این است؟!

دیگر ایشان به من نفرمودند که چه نوشته بودند. ایشان قوی‌ترین شاگرد آقای شاهرودی بودند این مطلب را همه در نجف می‌دانستند. ایشان همیشه در اشکالات درس بر آقای شاهرودی غالب بودند و در اشکال‌کردن بر ایشان غلبه می‌کرد. حالا این است نتیجهٔ این مدتی که ما پیش شما بودیم؟! حالا عبارت ایشان چیست؟! فرمودند:

ایشان به من رو کردند و گفتند «آقای سید محمدحسین، من از امام زمان علیه السلام خجالت می‌کشم که بیش از این مقدار راجع به شما بنویسم!» می‌فرمودند که من نامه را تا کردم و داخل پاکت گذاشتم و گفتم که در اختیار شما باشد که این مقدار هم خجالت نکشید!

اشکال و گناه پدر ما چه بود؟! اشکال و ایراد این بود که در سلک سایر افراد نبود و مرامش همان مرامی بود که به دنبال مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ و ارتباط با حاج شیخ عباس قوچانی بود چون ایشان ابایی از ابراز عقیده در نجف نداشتند که کتمان کنند مثل آنهایی که عمامه سرشان بود و عبایشان را روی سرشان می‌کشیدند و مخفیانه می‌رفتند. ایشان صاف گردنش سرش را خیلی بلند نگه می‌داشت و مقداری هم این‌طرف‌تر که هرجا می‌رود و از هرجا که می‌آید همه ببینند که با چه کسی هست و با چه کسی حرف می‌زند، از این نقطه‌نظر خیلی مشخص بود.

این مطالب را برای این می‌گویم که بدانید و بیشتر بفهمید و از مسائل بیشتر اطلاع داشته باشید و از جریانات بیشتر خبر داشته باشید و از واقعیات درک بهتری داشته باشید. بنده عقیده‌ام بر این است که آن مقداری که فهم و بینش انسان را تصحیح می‌کند، نباید کتمان کرد اما آن مطالب خصوصی و سرّی را انسان نمی‌گوید و بنده هم نمی‌گویم.

آخر به بهترین شاگرد نجف که آقا سید عبدالهادی شیرازی ـ رحمةالله‌علیه ـ به ایشان گفته بودند: «آقا سید محمدحسین، اگر در نجف بمانی مرجعیت تنها به تو انحصار پیدا می‌کند» این‌طور اجازهٔ اجتهاد می‌دهند؟! ایشان هم فرموده بود که پس این اجازه خدمت خودتان باشد که این مقدار هم از حضرت خجالت نکشید! آن‌وقت برای کسانی که در هر خط لمعه شش‌تا غلط املائی و نحوی دارند، با چه القاب و با چه مسائل و چه چیزهایی تعبیر می‌آورند! جداً می‌گویم، اطلاع دارم! قضیه این است که همیشه باید انسان به دنبال خودش باشد، نباید به این‌طرف و آن‌طرف و تعریف و تمجید و به این مطالب نگاه کند و نباید به این مسائل توجه کند، بلکه باید ببیند که قضیه چیست، واقع چیست و مطلب چیست.

برای بنده‌خدایی چند عدد کتاب فرستادیم او هم درمقابل، چند عدد کتاب به ما داد یکی از کتاب‌هایش شبهات راجع به مسائل فلسفی بود من آن را خواندم و واقعاً گریه‌ام گرفت که چرا ما باید در مسائلی که تخصص

نداریم وارد شویم؟! چه کسی از ما خواسته است؟! این نوشته اگر دست افراد خارجی بیفتد ـ حالا دست ما به جهنم ـ چه می‌گویند؟! آقا بالأخره همه که کاه نخورده‌اند، می‌فهمند! آخر به ما چه می‌گویند؟! آنها می‌گویند که آقای فلان این‌طور است؟! ما نباید حداقل از نقطه‌نظر احتیاط هم که شده، احتیاط کنیم؟! این همه مسائل احتیاط را خواندیم مسائل اشتغال را خواندیم مسائل برائت را خواندیم احادیث احتیاط را خواندیم حداقل اینکه در قضایایی که وارد نیستیم و در شبهۀ تکلیفیه دخالت نکنیم. چطور شما به کسی که در فقه خیلی ورود ندارد اجازه نمی‌دهید حرف بزند و می‌گویید که آقا مسائل تخصصی است. چطور شما به خودتان اجازه می‌دهید در چیزی که تخصص ندارید وارد شوید، آخر این حرف‌ها چیست؟!

آخر تو که یک صفحه فلسفه نخوانده‌ای چه می‌گویی؟! این مطالب اصلاً به شما ربط ندارد اصلاً نمی‌دانید وجود چیست و ماهیت را با «ه» هویج یا با «ح» حوله می‌نویسند آخر این چه مطالبی است که نوشته‌اید؟! خیلی عجیب است! حالا اگر ننویسی طوری می‌شود؟! آقا به‌خدا کسی از آن احترامت کم نمی‌گذارد، مسائل دیگر و چیزهای دیگر هست؛ مسائل حیض و نفاس این‌قدر هست که آنها را بنویسید، شبهات و شکیات سه و چهار نماز هست! آقایان انگارنه‌انگار! اینها مسئولیت دارد!

حضورتان عرض کنم که صحبت در احرام از أدنیٰ الحل بود. عرض شد که در چه مواردی انسان می‌تواند از خارج حرم احرام ببندد و دو یا سه نکته باقی مانده بود؛ یکی راجع به نذر، یکی راجع به خوف مرض و یکی راجع به خوف مُضی وقت بود که عرض شد روایاتی دربارۀ اینها وجود دارند.

بیان اشکالی نسبت به تیترهای مرحوم صاحب وسائل در کتاب وسائل

همان‌طور که قبلاً خدمتتان عرض کردم یکی از اشکالاتی که نسبت به مرحوم صاحب وسائل وارد است این است که تیترهای ایشان خیلی با روایات منطبق نیست و خلاصه انسان ممکن است به شبهه بیفتد. وقتی که انسان وارد روایت می‌شود، می‌بیند اینها خیلی باهم ارتباط ندارند.

مواقیت مختلف هستند؛ در یک حدّ و در یک شعاع مشخص و معیّن نیستند، یکی نزدیک‌تر است یکی دورتر است مثلاً مسجد شجره نسبت به سایر مواقیت دورتر است و این دور بودن دلیل بر این نیست که احرام از میقات نباشد بلکه انسان باید از خود میقات احرام ببندد در اینجا حضرت می‌فرمایند:

مُحمّدُ بنُ الحسنِ بِإسنادِهِ عن مُوسی بنِ القاسِمِ عن جعفرِ بنِ مُحمّدِ بنِ حکیمٍ عن إبراهِیم بنِ عبدِ الحمیدِ عن أبی الحسنِ مُوسی علیه السلام قال: سألتُهُ عَن قومٍ قَدِمُوا المدِینة فخافُوا کَثرةَ البردِ و کَثرة الأیّامِ یَعنی الإحرامَ مِن الشّجرةِ، و أرادُوا أن یأخُذُوا مِنها إلی ذاتِ عِرقٍ ، فیُحرِمُوا مِنها فقال: «لا و هُو مُغضبٌ مَن دخل المَدِینة

فلَيسَ لهُ أن يُحرِمَ إلاّ مِن المدينةِ».[1]

این افراد می‌خواهند از داخل مدینه حرکت کنند حتی اگر ترس از سرما و ترس اینکه ایام کثیری در احرام باشند را داشته باشند، حضرت در اینجا می‌فرمایند که شخص به اختیار و ارادهٔ خودش نمی‌تواند میقات را تغییر دهد و از مدینه خارج شود؛ مثلاً چون ذات عرق نزدیک‌تر است به آنجا برود و احرام ببندد. اما کسی که مشکل دارد مثلاً ترس از فوت وقت دارد یا کسی که نذر کرده است می‌تواند میقاتش را تغییر دهد.

شیخ طوسی راجع به ناذر نقل می‌کند:

عَن الحسينِ بنِ سَعيدٍ عَن حَمَّادٍ عَن الحلَبي سأَلْتُ أباعبدالله عَن رَجُلٍ جَعَلَ لله عَليهِ شُكراً أَنْ يحرِمَ مِن الكوفةِ، قالَ: «فَليحرِمْ مِن الكوفَةِ وَ ليفِ لِله بِما قالَ».[2]

در اینجا مسئلهٔ نذر است و اشکالی هم ندارد. همان‌طوری‌که شما در بعضی از تقریرات دیده‌اید گفته‌اند که این روایت با اصل قضیه تنافی دارد و حتی به آن عمل نکرده‌اند و گفته‌اند که این مسلم است که باید احرام از خود میقات باشد؛ لذا نباید به این روایت توجه شود. اشکال شده است که این خلاف ما أنزل اللَه است چون ما أنزل اللَه این است که احرام از میقات باشد و این برخلاف است![3]

ما قبلاً این مطلب را گفته‌ایم که نذر در اینجا جنبهٔ حکومت دارد و اشکالی ندارد که انسان نذر کند و امری را که مستحب است بر خود الزامی نماید یا امری را که کراهت دارد، کفّ نفس از آن را بر خود الزامی کند مثل کسی که نذر می‌کند برای اینکه نماز شب بخواند، نماز شب بر او واجب می‌شود.

ما أنزل اللَه در اینجا هم این است که نماز شب مستحب باشد اما نذر درواقع موجب سلب اختیار از عدم اتیان است پس صلاة اللیل بر او واجب می‌شود. درحالی‌که وجوب صلاة اللیل خلاف ما أنزل اللَه است ـ خلاف ما أنزل اللَه جنبهٔ استحبابش نیست بلکه در اینجا جنبهٔ تأکید پیدا می‌کند ـ و همین‌طور در مورد امر مکروه؛ در امور مکروهه آنچه که ما أنزل اللَه است، اختیار برای اتیان است اما عدم‌الإتیان آن فعل ارجح از اتیان است و این شخص به‌واسطهٔ نذر و عدم اتیان، از خودش سلب اختیار اتیان می‌کند. مثل کراهت تأخیر

---

[1] وسائل الشيعة، ج ۱۱، أبواب المواقيت، باب ۸، ص ۳۱۸، ح ۱.

[2] وسائل الشيعة، ج ۱۱، ابواب المواقيت، باب ۱۳، ص ۳۲۷، ح ۱.

[3] السرائر، ج ۱، ص ۵۲۷:

«الأظهر الذی يقتضيه الأدلة، و أصول مذهبنا، أنّ الإحرام لا ينعقد إلا من الميقات، سواء كان منذورا، أو غيره، و لا يصح النذر بذلك أيضا، لأنّه خلاف المشروع، ولو انعقد بالنذر، كان ضرب المواقيت لغوا ... .»

صلاة به آخر وقت که داریم: «الصلاة أول الوقتِ رضوان اللَه و آخِر الوقتِ غُفران اللَه»،[1] اگر انسان نماز را بدون دلیل به آخر وقت تأخیر بیندازد کراهت دارد. این هم همین است اگر کسی نذر کند که صلاة را به تأخیر نیندازد و در اول وقت بخواند این هم خلاف ما أنزل اللَه است! توجه کردید؟!

پس در این‌صورت باید بگوییم که نذر فقط به امور الزامیه، اعم از وجوب و حرمت تعلق می‌گیرد و به امور مستحبه و مکروهه تعلق نمی‌گیرد چون آنها ما أنزل اللَه هستند و این خلاف ما أنزل اللَه است. درحالی‌که مسئله این‌طور نیست پس در این مسئله اگر کسی نذر کند که از منزلش احرام ببندد و به‌عنوان شکر، نه اینکه همین‌طور دلش بخواهد [ایرادی ندارد]؛ در روایات داریم که حضرت فرمودند که دل‌بخواهی نیست. آیا صحیح است دل‌بخواهی نماز را در سفر چهار رکعت بخوانید؟![2] غلط است. آیا صحیح است نماز ظهر را شش رکعت بخوانید؟![3] غلط است. این هم همین‌طور است. ولی در مسئلهٔ نذر، نذر به‌عنوان مصلحت متدارکهٔ آن حرمتِ احرام قبل از میقات عمل می‌کند و جای حرمت قبل از میقات، عبثیّت و لغویّت آن را می‌گیرد. لذا ما در روایات داریم که اگر کسی قبل از میقات احرام ببندد و بعد عمل منافی با احرام انجام دهد، کفاره ندارد مثلاً اگر صید کند یا سایر اموری که منافات با احرام دارند را انجام دهد، کفاره بر ذمّهٔ این شخص نیست،[4] چون عمل، عمل

---

[1] فقه‌الرّضا علیه‌السّلام، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۴۹:

«قال علیه‌السّلام: "إعلَم أنّ لکُلّ صلاةٍ وقتَین: أوّلٌ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانُ الله و آخِرُه عفوُ الله. و نَروی أنّ لکلّ صلاةٍ ثلاثةَ أوقاتٍ: أوّلٌ و أوسطُ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانُ الله و أوسطُه عفوُ الله و آخِرُه غفرانُ الله، و أوّلُ الوقت أفضلُه. و لیس لأحدٍ أن یتَّخذ آخِرَ الوقت وقتًا، و إنّما جُعِلَ آخِرُ الوقت للمریضِ و المُعتَلِّ و المسافر".»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص ۳۲۴، ح ۵:

«عن مُیسَّر قال: دَخلتُ علیٰ أبی‌عبدالله علیه السلام و أنا مُتَغیِّرُ اللَّونِ، فقالَ لی: "مِن أینَ أحْرَمتَ؟" قُلتُ: مِن مَوضعِ کذا و کذا، فقال: "رُبَّ طالبِ خیرٍ تَزِلُّ قَدَمُهُ"، ثُمّ قالَ: "یسُرُّک أن صَلَّیتَ الظُّهرَ أربعاً فی السّفرِ؟" قُلتُ: لا، قال: "فهُو و الله ذاکَ".»

[3] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص ۳۲۴، ح ۶:

«مُحمّدُ بنُ الحسنِ بإسنادِهِ عنِ الحُسینِ بنِ سعیدٍ عن مُحمّدِ بنِ سِنانٍ عنِ ابنِ مُسکان عن مُیسِّرٍ قال: قُلتُ لِأبی‌عبدالله علیه السلام رجُلٌ أحْرَمَ مِن العقیقِ، و آخَرُ مِن الکوفةِ أیُّهُما أفضلُ؟ فقالَ: "یا مُیسِّرُ، أ تُصلِّی العَصرَ أربعاً أفضلُ أم تُصلِّیها سِتّاً؟!" فقُلتُ: أُصلِّیها أربعاً أفضلُ. قال: "فکذلِک سُنّةُ رسُولِ الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ أفضلُ مِن غیرِها".»

[4] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۰، ص ۳۲۲، ح ۱:

لغو و عبث است و وقتی که به میقات وارد می‌شود باید احرام ببندد و تجدید کند البته احرامی نبوده است که بخواهد آن را تجدید کند. اما اگر قرار بر این باشد که شخصی واقعاً نذر کند بر اینکه صعوبتی را با این عملی که انجام می‌دهد بر خود هموار کند، باید صیغۀ نذر هم بخواند، خود این مصلحت، آن جنبۀ نفی احرام قبل از میقات را تدارك می‌کند. لذا نذر در اینجا در حکم مخصِّص است.

اگر کسی خوف داشته باشد که نرسد هم مسئله همین‌طور است.

تلمیذ: اگر کسی نذر کند که روزۀ مستحبی را تا ده صبح بگیرد و بعد افطار کند، آیا نذرش صحیح است؟!

استاد: تا ده صبح که روزه نیست مثل اینکه کسی نذر کند نماز را بدون حمد و سوره بخواند؛ فقط رکوع و یا سجده‌اش را به‌جا بیاورد، آن شخص دیگر نماز نخوانده است. نماز هویت و ماهیتی دارد که نذر به آن هویت بکُلّها و بتمامها تعلق می‌گیرد اگر کسی نماز بدون حمد و سوره نذر کند در واقع نذر به نماز نکرده است این یك عمل خارجی اختراعی است. ما روزۀ تا ساعت ده صبح نداریم. هویت روزه به قبل از اذان صبح الی غروب آفتاب است.

تلمیذ: عین همین مطلب در احرام از میقات است، چون‌که هویت و انعقاد احرام، از میقات و تا آن موقعی که عملش را انجام دهد است. در این چهارچوب مکلفٌ‌به است. لذا نذر نمی‌تواند در این چهارچوب مکلفٌ‌به باشد.

ظرف بودن میقات برای احرام

استاد: نه، خود احرام و نفس احرام از میقات نیست؛ یعنی میقات ظرف برای احرام است نه اینکه جزء اجزاء اصلیّه و عِلّۀ برای تحقق احرام باشد مثل نماز در دار غیرغصبی یا در ثوب طاهر و امثال‌ذلك که هیچ‌کدام از اینها اجزاء صلاتیه نیستند. «الصلاة أوله التَّکبیر و آخره التَّسلیم»،[1] این صلاة است که دارای اجزائی است؛

«عَن حَریزِ بنِ عَبدِ الله عَن رجلٍ عَن عَن أَبی‌جعفرٍ قالَ: "مَن أَحرَمَ مِن دُونِ المیقاتِ الّذی وَقَّتَهُ رَسولُ الله فَأَصابَ مِنَ النِّساءِ و الصَّیدِ فَلا شَیءَ عَلَیهِ".»

[1] الکافی، ج3، کِتابُ الطَّهارَةِ، بابُ النَّوادِرِ، ص69، ح2:

«عنِ القدّاحِ عن أبی‌عبدالله علیه السلام قالَ: قال رسُولُ الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ: "اِفتِتاحُ الصّلاةِ الوُضُوءُ و تَحریمُها التّکبیرُ و تَحلیلُها التَّسلیمُ".»

حمد، سوره، رکوع، سجده، تشهد و... که همهٔ اینها اجزاء صلاتیه هستند ولی صلاة شرایط و مقارناتی دارد شرطش این است که در ثوب طاهر و غیرغصبی و در ارض غیرمغصوبه باشد و استقبال هم باشد همهٔ اینها جزء صلاة نیستند. صلاة از نظر وجودی شرایط و مقارناتی دارد که اگر در آن مقارنات تحقق پیدا کند، شارع آن را مُبرئ ذمّه تلقّی می‌کند و اگر در آن شرایط تحقق پیدا نکند شارع آن را مُبرئ ذمّه تلقّی نمی‌کند. خود احرام عبارت است از تلبیه؛ نفس الإحرام تلبیةٌ و اینکه آیا احرام بسیط است یا دارای اجزاء است را در جلسات قبل عرض کردیم. شرط احرام این است که در میقات انجام شود ولی میقات جزء برای احرام نیست؛ بنابراین چیزی خارج از کلام ما أنزل اللّه در اینجا تحقق پیدا نکرده است، فقط همان شرط وجودی در اینجا آمده و به آن شرط وجودی، نذر تعلق گرفته است. لذا روایاتی را که در اینجا داریم صحیح هستند و نیازی نیست به اینکه آنها را کنار بگذاریم.

دقت کنید ما باید مطلبی را درنظر داشته باشیم؛ روایاتی که ما از ائمه علیهم السلام می‌شنویم، باید ببینیم که اوّلاً دیدگاه ما نسبت به این مسئله چیست من‌باب‌مثال روایاتی که صحیح السند می‌باشند مثل روایت حلبی، یونس و أبی‌بصیر و امثالهم که همه افرادی هستند که از اصحاب بودند فقیه بودند و مطلب در دستشان بود اینها حرفی را بی‌جهت از امام نقل نمی‌کردند بلکه حرفی را که شنیده بودند، ضبط می‌کردند، اهل دقت بودند، اهل ضبط بودند، نمی‌توانیم این روایت را کنار بگذاریم ولو اینکه یک روایت باشد.

ببینید در خیلی از احکام ما فقط یک روایت داریم مثلاً حکم کلی این است که باید فاصلهٔ بین زن و مرد از تقدم و تأخر و یمین و شمال در نماز، ده ذراع باشد تا اینکه نمازشان باطل نشود[1] و هر کدام که زودتر نمازش را شروع کرد اگر دیگری بیاید در کنار او بایستد نمازش باطل است. این حکم در همه‌جا همین‌طور است اما یک روایت از امام صادق علیه السلام داریم که حضرت می‌فرمایند: «در مکه این مسئله برداشته شده است.»[2] ببینید این مسئله‌ای است که تا کسی به مغز احکام، تکالیف و عالم مِلاکات عارف نباشد این کلام امام صادق علیه السلام را نمی‌فهمد. توجه کردید؟!

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۵، أبواب مکان المصلی، باب ۷، ص ۱۲۹، ح ۲:

«علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال: "سألتُه عن الرجلِ یصلّی الضحی و أَمامَه امرأةٌ تُصلّی بَینهما عَشرَةُ أذرعٍ، قال: لا بأسَ، لِیمضِ فی صلاتی".»

[2] وسائل الشیعة، ج ۵، أبواب مکان المصلی، باب ۵، ص ۱۲۶، ح ۱۰:

«عن الفضیل، عن أبی‌جعفرٍ علیه السلام قال: "إنّما سُمّیت مکةُ بکّةَ لأنّه یَبتَکُّ فیها الرجالُ و النساءُ، و المرأةُ تُصلّی بین یَدیک و عن یَمینک و عن یَسارک و معک و لا بأسَ بذلک، و إنّما یُکرَه فی سائرِ البُلدانِ".»

اگر شما به‌حسب ظاهر نگاه کنید، می‌بینید این‌همه روایات راجع به بطلان صلاة [درجایی که فاصلهٔ بین زن و مرد رعایت نشده است] داریم. الآن سعودی‌ها در مکه اگر زن در کنار مرد باشد جلوگیری می‌کنند و زن‌ها را به عقب هدایت می‌کنند. این مسئله را در فقه‌شان ندارند و دستشان از آن کوتاه است. ولی ما این‌همه روایت راجع به بطلان صلاة مرأة نسبت به این قضیه داریم اما این روایت برای کسانی که اطلاعاتی نسبت به مسائل دیگر دارند و حقائق را به‌نحو دیگری بررسی می‌کنند و اشراف دارند، خیلی مأنوس و آشنا است؛ یعنی در فضای مکه، غلبهٔ توحید به‌نحوی است که اصلاً جنسیّت در آن فضا برداشته می‌شود، همه باید در حال احرام ـ زن و مرد ـ دور کعبه طواف کنند؛ زن و مرد بغل همدیگر باید طواف کنند! درحالی‌که اگر حسابش را برسیم، می‌گویند که باید یک وقت جدا برای زن‌ها بگذاریم تا راحت طواف کنند یک وقت هم برای مردها بگذاریم تا طواف کنند این حرف را کسی می‌گوید که اصلاً فهمی از دین ندارد. آن کسی که فهمی از دین دارد می‌گوید که باید در کعبه زن و مرد با همدیگر طواف کنند، همان‌طوری‌که الآن دارند طواف انجام می‌دهند. در زمان ائمه علیهم السلام هم همین‌طور بود اگر قرار بود که جدای از هم باشند، خود پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمود که جدا کنند ـ مسئلهٔ مهمی که نبود، شق‌القمر که نبود ـ مثلاً می‌فرمودند که زن‌ها از صبح تا ظهر طواف کنند مردها هم از ظهر تا شام، یا دو ساعت این‌طور باشد دو ساعت آن‌طور باشد حتی در زمان ائمه می‌توانستند این کار را انجام دهند اما ندادند. خلفا هم نسبت به این قضیه حرفی نداشتند که این قضایا را بخواهند رعایت کنند و زن و مرد را جدا کنند.

این مسئله‌ای که تابه‌حال بوده این را می‌رساند که اینجا فضایی است که اصلاً نباید به رجولیّت و انوثیّت توجه شود، در اینجا فقط باید به مسئلهٔ توحید توجه شود و اینکه انسان مشغول گشتن به دور او است و دور او طواف می‌کند هیچ نباید به انوثیت و به رجولیت، این مرد است زن است پیر است جوان است بچه است بزرگ است توجه شود. شما این قضیه را بگذارید در کنار اینکه وقتی کسی می‌خواهد طواف کند شانهٔ چپش باید مساعد باشد می‌بینید که جور در نمی‌آید!

ببینید وقتی در این قضیه یک دیدگاه پیدا شود آن‌وقت شما روایاتی را که می‌گویند: «باید شانهٔ چپ به سمت کعبه باشد»، به‌نحو دیگری توجیه می‌کنید و آن افرادی که دستشان از این مسئله کوتاه است این ادلّه و روایات را به‌نحو دیگر معنا و تفسیر می‌کنند.

شخصی که دارای این بینش، بصیرت و افق فکری است، می‌گوید که منظور از اینکه شانهٔ چپ باشد؛ یعنی باید به سمت چپ بگردید نه به سمت راست، این است که وقتی می‌خواهید شروع به طواف کنید باید به این سمت باشید. اینها نکات ظریف و دقیق اجتهاد است. حالا اگر شانه از سمت کعبه منحرف شد، بشود! اینکه فرمودند: «شانهٔ چپ به سمت آن باشد»؛ یعنی طوری نگرد که شانهٔ راستت به سمت [کعبه] باشد اما آیا

باید در جمیع لحظات حتی یک ثانیه هم شانه از سمت این سنگ‌ها انحراف پیدا نکند؟! اصلاً چنین قضیه‌ای به ذهن نمی‌آید تا انسان بخواهد راجع به آن فکر کند.

آن کسی که خارج از این فضا است وقتی که به این روایات نگاه می‌کند، می‌گوید که شانه باید به سمت کعبه باشد؛ یعنی در تمام حرکت‌ها نگاه کن و مراقب باش تا شانه‌ات این‌طرف نرود! گونیا بگذار! تکانت ندهند، [به دیگری می‌گوید:] چرا شانه‌ام را تکان می‌دهی؟! کج شد! این شخص این‌طور طواف می‌کند و اصلاً نمی‌فهمد که از کجا شروع کرد و به کجا ختم شد، هیچ! این یک طواف است و آن هم یک طواف است.

این روایتی که می‌گوید: «زن فقط در مکه می‌تواند کنار مرد بایستد» را آن شخص می‌فهمد! این فضا، فضایی است که در آن جنبهٔ ماهیت‌ها برداشته می‌شود، کوچک و بزرگی‌ها در این فضا برداشته می‌شود اما این قضیه در مدینه نیست، در مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نیست، هر موقعیتی که می‌خواهد داشته باشد به‌جای خود اما آن جهت در اینها نیست و باید مثل سایر امکنه و سایر مساجد لحاظ شود.

علت کامل بودن نماز در مدینه

بله! در مدینه مسئلهٔ دیگری است که در آنجا نماز چهار رکعت است آنجا قضیهٔ دیگری پیش می‌آید. آن مسئله برمی‌گردد به اینکه انسان باید وطن خودش را که در جوار رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم احساس کند، آن حالت دیگر و جنبهٔ دیگر دارد ـ حرم امام حسین علیه السلام و مسجد کوفه هم جای خود دارند که چه لحاظی در آنجا است ـ لذا باید خودش را در وطن احساس کند.

اما آن جنبهٔ توحید و غلبهٔ توحید مربوط به مکه است و این قضیه در مدینه نیست، توجه کردید؟! وقتی این‌طور باشد آدم می‌بیند که عجب! این روایت، روایتی است که حضرت درست به خال و مقصد زده است و صحیح است درحالی‌که ما می‌بینیم وقتی افراد دیگر به این روایت می‌رسند صاف این روایت را کنار می‌گذارند و می‌گویند که اینها مخالف با اصول و عقاید هستند. ما نمی‌توانیم روایتی را که از امام آمده است به این راحتی کنار بگذاریم اگر در این روایت، شرایط صحّت و حجیت تمام است، باید این روایت را پذیرفت و به‌دنبال راه حلّ برای توجیه برآمد. خلاصه این مسئله‌ای است که از این نقطه‌نظر خیلی مهم است و یکی از نقاط کلیدی استنباط است.

ما می‌بینیم در روایت ابی بصیر است:

عن أبِی بصِیرٍ عن أبی‌عبدالله، قال: سَمِعتُهُ یقُولُ: «لو أنّ عبداً أنْعَمَ الله علیهِ نِعمَةً أو ابْتَلاهُ بِبَلِیةٍ، فَعافَاهُ مِن

تِلک البَلِیةِ؛ فَجَعَلَ علی نَفسِهِ أن یحرِمَ بِخُراسان کان علیهِ أن یتِمّ».[1]

در این روایت می‌فرماید که باید انجام دهد و عملش را تمام کند.

همین‌طور، در روایت دیگر داریم:

عن علِیٍّ بنِ أبی‌حمزة کُتبتُ إلی أبی‌عبدالله أسألُهُ عَن رجُلٍ جَعَلَ لِلّهِ عَلیهِ أن یحرِمَ مِن الکوفةِ. قالَ: «یحرِمُ مِن الکوفةِ».[2]

شخصیت علی بن أبی‌حمزه

این روایت در زمانی بوده که علی بن أبی‌حمزه از موالیان بوده است ولی در زمان امام رضا علیه السلام منحرف شد و رفت و با ابوبکر و عمر محشور شد! خدا باید انسان را حفظ کند خیلی عجیب است! علی بن أبی‌حمزه وکیل موسی بن جعفر علیهماالسّلام بود. انسان وقتی که این مسائل را می‌بیند خیلی باید به خدا پناه ببرد هیچ اعتباری نیست بر اینکه انسان بتواند تا آخر به یک حساب باشد.

می‌گویند که فلان شخص سالیان دراز با فلانی بود؛ بود که بود، الآن چیست؟! فلان شخص این‌همه مدت بزرگان را درک کرده بود و ریشش سفید است، خب باشد! اصلاً ریشش حنایی باشد! الآن در چه وضعیتی است؟! علی بن أبی‌حمزه در شهر خودش محل رجوع همهٔ مردم، مورد اعتماد ائمه علیهم السلام و وکیل موسی بن جعفر علیهما السلام بود که وقتی زمان امامت امام رضا علیه السلام شد، همه چیز را انکار کرد و اصلاً جزء واقفیه و هفت امامی‌ها شد؛ گفت که حضرت فوت نکرده‌اند بلکه غیبت کرده‌اند و بعداً مراجعت می‌کنند، عده‌ای را هم به‌دنبال خود جمع کرد، مردم به او اعتماد داشتند، آنها را منحرف کرد. عدهٔ زیادی را منحرف کرد چون مردم به او نگاه می‌کردند و می‌دیدند که وکیل موسی بن جعفر است، سالیان سال وجوهات پیش او می‌بردند. حضرت به او فرمودند: «آن [وجوهاتی که] نزد تو است را برای ما بیاور و به ما بده»، تا امروز این‌همه وجوهات و بیاوبرو، محل اعتبار مردم بودن اما یک‌دفعه حضرت می‌فرمایند که اینها در زمان پدرم بود، بنده نمی‌خواهم شما وکیل من باشید، دلم نمی‌خواهد! وجوهات را به خودم برگردان.[3] شاید اگر برمی‌گرداند حضرت ابقاءش می‌کرد. البته خود حضرت می‌دانند که چه کنند ما که خبر نداریم، حالا یا ابقاء می‌کنند یا نمی‌کنند. ببینید او در این مدتی که در اینجا بود چقدر کسب کرد؟! هیچ! قضیه این است! این مدتی که در وکالت امام بود، آیا حرکتی کرد؟! آیا رشد و ترقی کرد؟! یا اینکه فقط یک ظاهر و حالتی برای خودش داشت؛

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۳، ص ۳۲۷، ح ۳.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۳، ص ۳۲۷، ح ۲.

[3] جهت اطلاع بیشتر به روح مجرد، ص ۲۲۳ ـ ۲۲۹ رجوع شود.

یک ارادت ظاهری نسبت به امام که آن ارادت، قلبی نبود. اگر قلبی بود دیگر امام رضا علیه السلام با موسی بن جعفر علیهماالسّلام چه فرقی می‌کند؟! چه تفاوتی می‌کند؟! چون این ارادت، ارادت ظاهری بود می‌بینید که یک‌دفعه وقتی که آنچه با نفس و انانیت مخالف است، جلو می‌آید [باطن خود را نشان می‌دهد].

بنده سابق شنیده بودم بنده‌خدایی که خیلی کار می‌کرده است و بیا و برو داشته و مورد مراجعهٔ مردم بوده است، مردم هم خیلی به او توجه می‌کردند، در قضیه‌ای می‌خواستند که این آقا را رد صلاحیت کنند، ـ این قضیه برای خیلی سابق است و آن شخص الآن فوت کرده است ـ او پیغام داده بود که اگر من را رد صلاحیت کنید، آرام نخواهم نشست! به‌به! تا حالا چه بودی؟!

بله! آرام هم نمی‌نشست، نه خودش آرام می‌نشست و نه اجازه می‌داد که بقیه آرام باشند! لابد یک چیزها و مسائلی بوده است والاّ می‌گفتند که آرام ننشین! ولی پذیرفتند و گفتند که عیب ندارد! توجه می‌کنید؟! مصلحت باشد اشکالی ندارد و دیگر مهم نیست!

ملاک، حال فعلی افراد است نه سوابق آنها

این جناب آقای علی بن أبی‌حمزه تابه‌حال چه‌کار می‌کرد؟! او وکیل موسی بن جعفر علیهماالسلام است و همه هم می‌دانند و از طرف حضرت هم رد و منعی نبوده است بلکه همهٔ شواهد هم بر این قضیه دلالت دارند. از این قضایا در تاریخ خیلی زیاد است؛ لذا هیچ‌گاه نباید به این مطالب توجه کرد، اینکه شخصی پیش بزرگان بوده است، اینکه سالیان سال بوده است، اینکه راجع به او چه گفته‌اند. الآن چیست؟! الآن کیست؟! الآن چه معتقداتی دارد؟! الآن چه افکاری دارد؟! راه و روش او الآن تا کجا با مبانی منطبق است؟! فقط همین ملاک است؛ اگر غیر از این باشد یعنی فقط بودن ملاک باشد افراد زیادی مانند علی بن أبی‌حمزه، هلالی و بلالی در زمان ائمه و بعد از آنها بودند. حتی در زمان رضاشاه، همین‌هایی که عمامه را از سرشان برداشتند و در دستگاه رضاشاه رفتند مگر نبودند؟! مگر سید ضیاء طباطبایی معمم نبود؟! مگر تقی‌زاده معمم نبود؟! مگر در همین فیضیه درس نخوانده بودند؟! مگر سید ضیاءالدین تقوی که رئیس دیوان تمییز شده بود، معمم نبود؟! اینها مگر معمم نبودند؟! مگر مجتهد نبودند؟! یکی از همین‌ها که آقای وحیدی[1] بود، بعد از انقلاب اعدامش

---

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۷، تعلیقه ۱:

«علاّمه وحیدی فرزند آقا شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیة الله آقا محمّد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلاّب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرّزی همچون آقا ضیاء الدّین عراقی است، گویند اجازات متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است، در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به

کردند، او در مجلس سنا هم بود، ـ اتفاقاً از طرف مادر هم قوم‌وخویش ما بود ـ وقتی که رضاشاه کشف حجاب را آورد، ایشان با زن بی‌حجابش وارد مجلس کرمانشاه شد و قصیده‌ای هم در این قضیه سرود. مرحوم پدربزرگ ما خدا رحمتش کند، ایشان در کرمانشاه زن و بچه‌اش را برمی‌دارد و به سنقر[1] می‌رود و اصلاً مدتی کرمانشاه را ترک می‌کند چون می‌گویند که باید همه بیایند، همهٔ آقایان باید عمامه را بردارند. نمی‌دانم عمامه برداشتند یا برنداشتند، این را نمی‌دانم ولی باید زن‌هایشان را بی‌حجاب کنند و ایشان با همسر بی‌حجاب وارد مجلس شد. می‌گویند که ایشان [وحیدی] هجده اجازهٔ اجتهاد از آقایان نجف داشت، هجده اجازهٔ اجتهاد داشت! ایشان در تغییر تاریخ شاهنشاهی به اسلام شاهنشاهی هم نقش داشته و خیلی هم موثر بود و در مجلس سنا

دستور رضاشاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزو مدعوّین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوّین با خانم‌هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند، علاّمه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت و به لباس روحانیّت و أهل علم ملبّس بود، با خانمش وارد شد و یک قصیدهٔ طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن این است: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فکل و کراوات و زنّار بست و ریش تراشید، و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد، و از آخوندهای درباری شد و سال‌ها سناتور و وکیل بود تا بالأخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. ﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبٗا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ﴾* وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد، و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت، و از زمره گدایان و خوشه‌چینان سفره خونین حکّام جور درآمد، تا بالأخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾** یک‌باره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد، المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض این سزای دنیوی است ببین تا جزای اخروی چه باشد «وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلّا الْمَوْتُ لَكَفَى، كَيفَ وَ مَا بَعْدُ الْمَوتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى»***.

* سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۳۱.

** سورهٔ حج (۲۲) آیهٔ ۱۱.

*** مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۱۶۳.

[1] سُنقُر یا سُنگر مرکز شهرستان سنقر در استان کرمانشاه است. این شهر در منطقه‌ای ییلاقی و در ۸۵ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه و ۹۵ کیلومتری غرب همدان قرار دارد.

سخنرانی کرده بود.[1] بعد از تغییر رژیم او را اعدام کردند. این شخص هزار بار باید اعدام می‌شد، یک بار اعدام برایش کافی نبوده است، اینها هزار بار باید اعدام شوند، توجه کردید؟!

اینها چه کسانی بودند؟! مگر اینها همین درس‌ها را نخوانده بودند؟! مگر از آقا ضیاء و نائینی و شیخ الشریعهٔ اصفهانی اجازه اجتهاد نداشتند؟! از شیخ الشریعه اصفهانی! قضیه چه می‌شود؟! خدا عاقبت آدم را به خیر کند. قضیه و مسئله این است! انسان باید همیشه مراقب باشد بر اینکه در هر لحظه حساب دستش باشد، به گذشته‌اش نگاه نکند؛ فرزند فلانی ـ اولیاء خدا ـ هستیم! باش، اینکه سهل است، فرزند امام علیه امام رضا علیه السلام شکایت کرد، او که فرزند امام بود!

من در زمان خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌دیدم که می‌گفتند: «ما شاگرد فلانی هستیم»، [می‌گویند:] بله! ما آقای انصاری را درک کرده‌ایم، کردی که کردی، اینکه ما الآن می‌بینیم، این است که تو یک غاز هم نیستی! می‌گفتند: «ما آقای انصاری را دیده‌ایم»، دیدی که دیدی! خیلی‌ها آقای انصاری را دیده‌اند؛ سنگ‌ها، کلوخ‌ها، آجرها و درختان خانه هم آقای انصاری را می‌دیدند، یکی هم شمای غاز که می‌گویید: «ما دیده‌ایم»، دیدید که دیدید، دوربین عکاسی هم آقای انصاری را می‌بیند که عکس می‌اندازد، الآن این دوربین و [نوارها] از من عکس می‌گیرند و ضبط می‌کنند! حالا آیا قیمت پیدا می‌کنند؟! بنده هم از بزرگان هستم!

اینها همه خیالات است، مطلب دستمان نیست، آنچه که بزرگان تابه‌حال می‌فرمودند این چیزها نبوده است. می‌فرمودند که همیشه خودت را با حق مقایسه کن، ببین هستی یا نیستی، «من دیدم» را رها کن، آن یکی هم دیده است! آقای انصاری که سهل است مگر عمر و ابوبکر، پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را نمی‌دیدند؟! آقای انصاری بالاتر است یا پیغمبر؟! همان‌هایی که پیغمبر را می‌دیدند، خانه را آتش زدند و دخترش را تکه‌تکه کردند،[2] همان‌هایی که سجاده می‌انداختند و پشت سر پیغمبر جا می‌گرفتند تا نماز بخوانند، این کار را انجام دادند، همان‌هایی که پُز می‌دادند که ما پدرزن پیغمبر هستیم، ما یار غار پیغمبر هستیم، ما السابقون المهاجرون هستیم! الآن چه کسی هستی؟! الآن چه فکری داری؟! اگر فکرت درست است خیلی خوب، مخلص شما هم هستیم، الآن باید فکرت را با آن مبانی بسنجی، اگر مخالف است دیگر نباید ببینی من قبلاً چه کسی بوده‌ام، گذشته

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۳ـ ۱۹۶ رجوع شود.

[2] اثبات الوصیة، ج ۱، ص ۱۴۶:

«فانصرف عنهم فأقام أمیر المؤمنین علیه‌السلام و من معه من شیعته فی منزله بما عهد إلیه رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله فوجهوا الی منزله فهجموا علیه، و أحرقوا بابه، و استخرجوه منه کرها، و ضغطوا سیّدة النساء بالباب حتی اسقطت (محسنا) و أخذوه بالبیعة فامتنع و قال: لا أفعل.»

مربوط به گذشته است، شما باید الآن را بسنجید و ملاحظه کنید. این ملاك مهمی است و همیشه باید انسان همین‌طور رعایت کند.

عدم قبول عمل اصحاب

لزوم مطابقت عمل اصحاب با موازین

تلمیذ: داریم که اگر روایتی صحیح باشد نباید آن را کنار گذاشت، مرحوم آقا قائل به عمل اصحاب هستند، آیا شما عمل اصحاب را قبول دارید؟!

استاد: خیر! عمل اصحاب را قبول ندارم. من اتفاقاً در بحث‌های گذشته عرض کردم، شما نگاه می‌کنید که شخص بعد از حدود ۸۰ سال از کوفه می‌آید و به امام صادق علیه السلام می‌گوید که ما در کوفه می‌گوییم که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است که احرام را از دویرهٔ اهل ببندید، حضرت فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام کِی این حرف را زده است؟![1] شخص در منیٰ صحبت می‌کند که یابن رسول الله ما در منیٰ بودیم با ابی‌بصیر راجع به این قضیه صحبت می‌کردیم، وقتی که آمدیم از شما چنین مطلبی را شنیدیم، مطلب شما با مطلب ابی‌بصیر مخالف است، حضرت می‌فرمایند که باید روی مطالبی که می‌شنوید دقت و تأمل کنید و جهات را درنظر بگیرد. صرف عمل اصحاب حجت نیست، عمل آنها باید منطبق با موازین باشد. بله! اگر انسان تمام جهات را مدّنظر قرار دهد، آن‌وقت عمل اصحاب در وهلهٔ آخر می‌تواند مؤیّد باشد.

تلمیذ: منظور شما موصوفٌ‌به بودن خبر است، صِرف سلسله روات نیست؛ یعنی ممکن است روایت از حیث سلسلهٔ روات صحیح باشد ولی نشود به آن عمل کرد؟ حالا به اعتقاد ما مطلب خیلی روشن است ولی در روایاتی که احکام فقهی را نقل می‌کنند مثلاً یک روایت، کُلّ روایات یک باب را تخصیص می‌زند، آن را باید چه‌کار کرد؟!

استاد: بله! در هرجایی کُلّ مورود یخْتَصّ بِه، انسان باید در هرجایی خود همان مورد را درنظر بگیرد، با توجه به قرائن و شواهد و از فضای آن مجموعه روایات، به‌دست می‌آورد که مثلاً این روایت بر روایات دیگر غلبه دارد.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص ۳۲۳، ح ۲.

عدم انحصار طریق تحصیل وثاقت

ما قاعدهٔ کلی نداریم، وقتی که مسئلهٔ وثاقت مطرح باشد، طریق تحصیل آن فقط یک راه نیست، وقتی که انسان شرائط، وسایل مختلف، تمام آن اقتضائات و خصوصیات را که درنظر می‌گیرد، آن‌وقت به‌دست می‌آورد که این روایت در چه فضایی آمده است و روایت دیگر در چه فضایی آمده است و می‌تواند بین اینها جمع کند. مثلاً آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَا وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴾[1] و روایاتی که در بحث طهارت انسان وجود دارند را اگر مطالعه کرده باشید، ما هم تمام فضای موجود و خصوصیات را درنظر گرفتیم؛ گفتیم که می‌تواند به این کیفیت باشد یا به آن کیفیت باشد، وقتی که من‌حیث‌المجموع آنها را درنظر بگیرید، می‌بینید که خود ائمه علیهم السلام به این آیه عمل نکرده‌اند؛ خودشان با آن افرادی که نجس بودند در مسجد الحرام می‌نشستند و بحث می‌کردند.[2] ائمه می‌توانستند بگویند که این فرد نجس است، لذا به بیرون مسجد برویم مثلاً در صفا و مروه یا جای دیگر صحبت کنیم ولی می‌گفتند که بیا اینجا بنشین، شخص هم می‌آمد و می‌نشست و ائمه علیهم السلام هم مانع نمی‌شدند یا یهودی‌ها و نصرانی‌ها به مسجد مدینه می‌آمدند که صیغهٔ وقف مسجد خوانده شده است و می‌نشستند و صحبت می‌کردند یا در خانهٔ امام رضا علیه السلام کنیز نصرانی حضور دارد، کنیز نصرانی در خانهٔ امام یعنی همهٔ خانه به ارتباط با این کنیز آلوده است. چون به وسایل خانه دست می‌زند، کار می‌کند، امام رضا علیه السلام که بیکار نبودند تا به‌دنبال کنیز راه بیفتد و هرجا که می‌رود به او بگوید که به هر چیزی دست نزن، اگر این‌طور بود حضرت باید همهٔ زندگی خود را کنار می‌گذاشت تا به‌دنبال کنیز راه بیفتد و مراقب او باشد. این درحالی است که حضرت حتی او را اجبار بر اسلام هم نکردند؛ می‌خواهی مسلمان باش، می‌خواهی نباش.[3]

---

[1] سورهٔ توبه (۹) آیهٔ ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر شما خوف و هراسی از تنگدستی و عائله‌مندی دارید، پس به زودی خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و بی‌نیاز می‌گرداند، و خداوند داناست، و کردار و رفتارش از روی حکمت است».

[2] جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۵۴ ـ ۶۱ مباحثهٔ ابن أبی العوجاء با امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام رجوع شود.

[3] تهذیب الأحکام، ج ۶، کتابُ المَکاسِب، باب ۹۳، ص ۳۸۵، ح ۲۶۴:
«عَنهُ [ابراهیم ابن ابی محمود] قالَ: قُلتُ لِلرِّضا علیه السلام الجارِیَةُ النَّصْرانِیَّةُ تَخدُمُکَ و أَنتَ تَعلَمُ أَنَّها نَصرانِیَّةٌ و لا تَتَوَضَّأُ و لا تَغتَسِلُ مِنْ جَنابَةٍ قالَ: "لاَ بَأْسَ تَغْسِلُ یَدَیهَا".»

پس من‌حیث‌المجموع وقتی که انسان در آن فضایی نگاه می‌کند که آن فضا برای او توجیه‌کنندهٔ معنای دلیل است، این مسئله را برای انسان به‌وجود می‌آورد. توثیقی هم که منظور بنده است همین است.

طریقهٔ جمع‌بندی روایات موافق و مخالف

یعنی انسان مجموع روایاتی را که دارد ـ روایات مخالف و موافق ـ دسته‌بندی می‌کند. یکی از مسائل و راه‌های مهم استنباط همان‌طوری‌که قبلاً خدمت شما عرض کردم، اوّلاً‌بلااوّل و قبل از رجوع به آراء فقهاء این است که چندتا کاغذ روی میزتان بگذارید و روایاتی را که در این زمینه آمده‌اند، هر روایت را در کاغذ خودش قرار دهید. مثلاً روایتی که به‌طور عام است در یکی از کاغذها و روایاتی که در یک محدوده هستند یا به موارد خاصی تخصیص خورده‌اند، اینها را در یک کاغذ و روایاتی که مسئله را خیلی مقیّد کرده‌اند و روایاتی که اصلاً درست در مقابل اینها آمده‌اند، اینها را هم در کاغذهای دیگر بنویسید، وقتی که اینها را با همدیگر نگاه کنید ـ چون ما فقط همین‌ها را داریم و مسئلهٔ دیگری نداریم ـ البته بعد از اینکه جهات سندی و مسائل دیگر در آنها انجام شد، من‌حیث‌المجموع به یک قضیه و به یک جریان فکری می‌رسید که آن جریان فکری تمام این روایات را برای شما توجیه می‌کند. خروجی تأمّل در روایات، آن تکلیف و حکمی است که مراد امام علیه السلام است، ـ در حد مقدور، و الله العالم ـ آن خروجی همان می‌شود که در نگاه به مسائل مختلف برای انسان پیدا می‌شود.

ما در سایر موارد هم همین مطلب و قضیه را مشاهده می‌کنیم مثلاً شما نسبت به کلماتی که از یک شخص بزرگی می‌شنوید، آیا فقط به [همان] یک کلمه‌ای که از بزرگ بشنوید، متمسّک می‌شوید؟! یا تمام مطالبی که از این بزرگ راجع به این قضیه آمده است را جمع‌آوری می‌کنید، ـ ممکن است به ده یا پانزده یا بیست و یا حتی به پنجاه صفحه کاغذ برسد، بعضی‌ها کُلی است، بعضی‌ها تخصیص خورده است و استثناء دارد، تقیید خورده است و یا مطلق است، جهات مختلفی هست ـ وقتی که مجموع اینها را به‌دست آوردید، آن‌وقت یک قضیه به دستتان می‌آید که منظور ایشان در این قضیه این مطلب است و این مطلب دارای فلان خصوصیات است. خلاصه کاری را که انسان در همه‌جا می‌کند، باید همان کار را در مورد استنباط و استخراج احکام اعمال کند.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد